



گروه دکتر اعظمی ویاران



زندگی نامه رفیق هوشنگ اعظمی
گفتگو با دکتر زند
مصاحبه با محمد اعظمی
توضیحات رفیق مجید شیرپی
زندگی نامه رفیق سیامک اسدیان (اسکندر)
یاد داشتی در رابطه با گروه چریکی لرستان
(اعظمی - خرم آبادی) حماد شیبانی

در تاریخ جنبش نوین کمونیستی ایران، بسیاری بر علیه دیکتاتوری و برای آزادی مبارزه کرده و در این راه شهید شدند. در بین اینان دکتر اعظمی و یاران وی از جایگاه ویژه ای برخوردارند. علیرغم این جایگاه و نام پرآوازه این گروه، تاکنون در باره آن بسیار کم نوشته شده است. امکان گفتگو با چهارتن برایمان میسر شد. یقیناً این گفتگوها تمامی زوایای ناروشن حرکت مبارزاتی گروه دکتر اعظمی را روشن نخواهد کرد. امید است که این آغازی باشد تا دیگرانی که بیش از این ها از زندگی و مبارزات این گروه میدانند، قدم پیش گذاشته و گوشه ای دیگر از تاریخ معاصر جنبش کمونیستی ایران را روشنی بیشتری بخشند. مصاحبه های زیر با دکتر داریوش زند (دکترسعید) از دوستان دکتر اعظمی، محمد اعظمی از اولین اعضای گروه دکتر اعظمی، مجید شیرپی از اعضای گروه دکتر اعظمی، حماد شیبانی عضو محفل محمود خرم آبادی، صورت گرفته است.

زندگی نامه :

دکتر هوشنگ اعظمی در سال ۱۳۱۵ متولد شد . در بدو تولدش، پدرش مرتضی اعظمی دستگیر و همراه کل خانواده به خراسان تبعید شدند و در کلات نادری تحت نظر قرار داشتند. در سال ۱۳۲۰ پس از تبعید رضاشاه ، پدر دکتر از زندان آزاد و همراه خانواده به لرستان بازگشتند. رفیق هوشنگ در سال های ۲۹-۳۲ به مبارزه سیاسی روی آورد . در سال ۱۳۳۸ در دانشگاه پزشکی اصفهان مشغول تحصیل شد و همزمان به دانشکده افسری وارد می گردد. پس از یک سال به دلیل نداشتن صلاحیت از دانشکده افسری اخراج می شود . در دوران دانشجویی و در سالهای ۳۹ تا ۴۲ با سازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت می کرد و در این دوره چند بار به زندان می افتد . رفیق هوشنگ در این مقطع با گروه رفیق بیژن جزنی آشنا می شود و نقش برجسته ای در متشکل کردن روشنفکران انقلابی لرستان ایفا میکند . بدنبال دستگیری رفیق بیژن جزنی و یارانش در تهران ، دکتر پیگیر و پرتلاش راه انقلابی آنان را ادامه می دهد. در تابستان سال ۱۳۴۹ مجددا دستگیر و به زندان قزل قلعه تهران منتقل گردید و پس از چندین ماه آزاد می گردد. در خرداد سال ۵۳ به قصد شروع مبارزه مسلحانه در کوه های لرستان ، مخفی گردید و در ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ در یک درگیری با مزدوران ساواک به شهادت رسید. ساواک شاه از ترس خشم مردم لرستان هیچگاه جرات اعلام خبر شهادت او را نیافت .

گفتگو با دکتر زند

س - چگونه با دکتر هوشنگ اعظمی آشنا شدید؟

ج - باید کمی به عقب برگشته و فضای آزاد سیاسی سال های ۳۰ تا ۳۲ را در نظر گرفت ، در آن ایام کمتر کسی بود که به گونه ای جهت گیری سیاسی نداشته باشد، در آن جو سیاسی روزنامه ها با دیدگاه ها و ایده های مختلف نشر می شد ، آن زمان من روزنامه فروش دوره گرد بودم و برای مطبوعات برهانی که نمایندگی روزنامه های چپ و روشن تر اینکه روزنامه های حزب توده را داشت کار می کردم . شهر کوچک ما در هر مقطعی شاهد تظاهرات طرفداران ایده های مختلف بود که اکثریت را مصدقی ها و توده ای ها داشتند. البته پان ایرانیست ها و طرفداران بقایی گاهها خودی نشان می دادند ولی اگر دست به چماق نمی بردند وجودشان چشمگیر نبود. من با وجود سن کمی که داشتم بارها مورد ضرب و شتم آنها قرار گرفتم. لذا بعد از کودتا برای بسیاری از مردم بخصوص جوان ها و نوجوان ها آشنا بودم ، شاید امروز باورنکردنی باشد که آن زمان حتی در مدارس ابتدایی بچه ها از سیاست شاه و مصدق گفتگو می کردند. دبیرستان ها مراکز بحث های سیاسی بود. اما در مورد دکتر اعظمی. او را همواره در تظاهرات می دیدم ولی آشنایی نزدیک من با او از سال ۱۳۳۵ شروع شد. سه سال از کودتا گذشته بود. سال ۳۳ مقارن با لورفتن سازمان نظامی حزب توده و سال ۳۴ آغاز اعدام ها و انعکاس ندامت نامه ها در روزنامه ها هر یک بجای خود تاثر وتاسف خاصی داشت. مردمی که خود را در مقابل کودتای دفاع دیده بودند اکنون شاهد از دست رفتن شریف ترین افسران و درجه دارانی بودند که برای دفاع از منافع خلق در سازمان نظامی حزب توده سازماندهی شده و آماده جانبازی بودند. استواری عزم و رشادت آنها زیر شکنجه و در مقابل جوخه های اعدام مبین اراده راسخ آنها در دفاع از مردم بود که اماخط مشی غلط حزب توده آنها را دست بسته تسلیم رژیم کرده بود و ناصحیح است اگر آن ایام را ما دوران رخوت انگاریم. محفل ها شکل می گرفت بحث ها حول سیاست های غلط و وابسته حزب توده بود. عنصر سلاح حقانیت خود را در مبارزه نشان داده بود و اما آشنایی من با دکتر به زمستان ۳۵ می رسد بعد از آنکه نمایشنامه درام زندانی را در آمفی تاتر دبیرستان اجرا کردم با من تماس گرفت . ناگفته پیداست تماس های نخستین ما در زمینه معرفی کتاب و بحث پیرامون مسائل سیاسی گذشته و جاری بود.

س - دکتر چگونه به سیاست کشیده شد؟

ج - در فلسفه شرق جمله جالبی است که می گوید آگاهی انسان از سه مرحله می گذرد. عین الیقین ، علم الیقین و حق الیقین . در مورد دکتر اول باید به عین الیقین او اشاره کنم ایده مساوات طلبی که ایده آل روشنفکران چپ است در او از مناسبات خانوادگی سرچشمه می گیرد. مادر را در طفولیت از دست می دهد. زندگی در خانواده ای فئودال و مرفه اما نه در میان بازی ها و نوازش ها . حسادت های زن پدر طعم تلخ نابرابری را از همان ایام به او چشانیده بود و انعکاس آن را گاهها با طنزهای تلخ اومی شنیدیم بعنوان مثال روزی با هم نهار می خوردیم گفت : "از بال مرغ نفرت دارم" گفتم حتما برای اینکه از آن استفاده نکرده و بزیر تیغ قصاب رفته است . خندید و گفت دست از جمله پردازی های روشنفکرانه بردار، نه اینطور نیست ! برای اینکه سال ها در خانه ما بال مرغ برای من و خواهرم بود ، و من این را هیچگاه فراموش نکرده ام. او بدلیل مذکر بودن از امتیاز ویژه جانشینی پدر بهره مند شده بود و به مدرسه رفته بود دبیرستان را به پایان رسانیده و پا در راه تحصیلات عالی داشت اما او همواره از زندگی خواهرش به تلخی یاد می کرد و می گفت در جامعه کنونی جهان اگر مرد بدبخت است زن بد بخت تراست. فضای سیاسی آن دوران امکان آمیزش عین الیقین را با علم الیقین می داد و بدین گونه او راه سیاست را پیمود.

س - فعالیت دکتر در سال های ۴۲ - ۳۹ چگونه بود؟

ج - باز هم باید کمی به عقب برگردیم ، بعد از کودتای مرداد ۳۲ و تسلط مجدد دیکتاتوری شاه حدود دو سال در محور بحث های سیاسی این جمله تکرار می شد اگر سازمان های سیاسی آمادگی نظامی می داشتند می توانستند کودتا را ناکام بگذارند اما دستگیری عباسی در سال ۳۳ و لو رفتن سازمان نظامی حزب توده با بیش از پانصد افسر و هزاران درجه دار انقلابی بحث های حول

عدم ابتکار عمل حزب توده و نتایج محکومیت حزب توده به دلیل وابسته بودن آن به سیاست های شوروی بود و حالا این وابستگی بود که مهر محکومیت را می خورد. این ایده به شکل گیری خط دو که رفیق زنده یاد جزنی آن را تحریر کرده است رسید، مضافا بر این در آن زمان ما به انگیزه مبارزه توده ای بهای کافی را می دادیم. دکتر شخصا مسئله یک انقلاب دهقانی را مطرح کرده و راه حل آن را با بردن شعار زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند به درون توده های روستایی ایران و نهایتا محاصره ی مسلحانه شهر ها از طریق روستاها رادر نظر داشت و در این راستا اعتقاد داشت شکل گیری سازمانی از انقلابیون حرفه ای باید سازمانی مسلح باشد. او به عنصر اسلحه بهای کافی می داد. او منشا اجتماعی افسران ارتش را خانواده های متوسط و به کلامی خرده بوزوازی میانه می دانست و درجه دارن را برخاسته از اقشار فقیر جامعه ارزیابی می کرد. لذا برای آنها ظرفیت انقلابی قائل بود پس یکی از کارهای او سازماندهی در درون ارتش بود. لذا بعد از موفقیت کنکور دانشکده ی پزشکی وارد دانشکده افسری شد و در همین راستا زنده یاد غلامرضا اشترانی نیز به دانشکده افسری ژندارمیری رفت، اما در سال ۳۸ تغییر رویه داد و با درگیری با فرمانده خود زمینه ی اخراجش از دانشکده افسری فراهم شد. این ایام مقارن فعالیت مجدد جبهه ملی بود او به من توصیه کرد در جبهه و در نهضت آزادی فعالیت کنم، بدرستی اعتقاد داشت زمینه ی آزادی است برای شناخت بیشتر عناصر انقلابی و حرکتی در جهت دمکراسی است. معتقدم در این مقطع بوده که با جزنی آشنا می شود. دکتر از ۳۹ تا ۴۲ رهبری جبهه ملی شاخه ی دانشگاه اصفهان را داشت.

و اما من در سال ۳۹ بعد از اخذ دیپلم متوسطه بنا به توصیه رفیق داوطلبانه به سربازی رفتم و فکر می کنم حدود دی ماه ۱۳۴۰ بود که برای دیدن او به اصفهان رفتم. مناسبات همه جانبه او با دانشجویان عضو جبهه ملی مرا غرق در شادی کرد و دچار خوش خیالی هم شده بودم فکر می کردم هر کدام آنها یک دکتر اعظمی هستند. اغلب شب ها تا پاسی از نیمه گذشته در بحث های آنها شرکت می کردم، گفتگوها در محور چگونگی فعالیت های جبهه و تاکتیک های دانشجویان دور می زد. و من که پختگی سیاسی نداشتم در یکی از این بحث ها گفتم این قدر چشم انداز دور به این جو نیمه دمکراتیک نداشته باشید این نمک جدید آتش سیاست امریکا است اگر حس کند آتش دارد شور می شود به آن آب اضافه می کنند.

چشمم به دکتر افتاد او از این صحبت نگران شده بود و سر و ته قضیه را هم آوردم. و بلاخره گفت به من انتقاد وارد است، تو را در جریان نگذاشته بودم و بیهوده فکر می کردم تو به این مسائل آگاه هستی.

دو روز بعد به تهران باز گشتم. فعالیت های دکتر در جبهه ملی در ارتباط با دو دانشجوی دندانپزشکی دانشگاه تهران که از مسئولین شاخه جبهه در دانشگاه تهران بودند هم آهنگ می شد و اما اختلافات دانشجویان رادیکال با رهبری کمیته استان اصفهان بالا می گرفت. آنهایی که فقط نمی باران می خواستند از تصور سیل هراسان بودند.

چند ماه قبل از انحلال جبهه ملی دوم توسط رژیم دکتر در بحثی که با اعضای کمیته استان داشت آنکت حزیبیش را پس گرفته و پاره می کند بدنبال او اکثر دانشجویان عضو چنین کردند اما وقتی جبهه از طریق رژیم ملغی اعلام شد سران آن را گرفتند و آزادی هر فرد منوط به استعفایش از جبهه قرار داشت، کلیه اعضای کمیته استان استعفا داده و از زندان رها شدند غیر از هوشنگ و چند تن دیگر از دانشجویانی که در آن مقطع اصولا عضو جبهه نبودند. بارها دکتر گنجی به دیدار هوشنگ رفته و گفته بود تو که آنکت حزیبیت را پاره کرده ای چرا استعفا نمی دهی و او هر بار جواب رد داده بود. سرانجام بعد از یک سال از زندان آزاد شد.

س - دکتر با بیژن جزنی چگونه آشنا شد؟

ج - در مورد رابطه ی او با جزنی اطلاع مشخص و دقیقی ندارم اما با بیان گوشه ای از بحثهایی که بعد از سال ۴۲ با دکتر داشتم شاید بتوان نقاط مشترک نظریات دکتر و جزنی را روشن کرد.

سربازیم تمام شده بود. او دانشجوی سال ششم پزشکی بود. گفتم حالا رژیم اعلام اصلاحات ارضی کرده است چه شعاری برای دهقانان داریم او سکوت کرد و بعد از مکثی طولانی گفت همواره اعتقادم به شعار زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند بوده و هست اما قبل از اعلام رژیم بر اصلاحات ارضی وقتی با رعیت ها صحبت می کردم و توضیح می دادم شما زمین را

شخم می زیند می کارید آبیاری می کنید و محصول را جمع آوری می کنید مالک چه حقی دارد ۴/۳ آن را برداشت کند می دانی اغلب با خارا نیدن پیشانی جواب می دادند ما راجه به این غلط کردن ها. جواب دادم آنها با پسر خان روبرو بوده اند معلوم است از ترس چنین بگویند این نشانه بی شعوری آنها نیست گفت بله درست است اما حالا باید به آنها چه گفت سؤال درستی کرده ای و با خنده گفت ما از آنها بهتراصلحاحات می کنیم اینکه منطقی نیست اما دیکتاتوری شاه که تغییر نکرده باید با دیکتاتوری شاه مبارزه کرد و همه بخاطر داریم بعد از اصلاحات ارضی شعارهایی که در تظاهرات دانشگاه حمل می شد چنین بود اصلاحات ارضی بله دیکتاتوری شاه نه و این شعار را جزئی تدوین کرده بود.

س - آیا دستگیری گروه جزئی - ضیا طریفی دستگیری هایی در لرستان به دنبال داشت ؟

ج - دستگیری جزئی هیچگونه دستگیری در لرستان بدنبال نداشت.

س - نظرات دکتر و رفقاییش در رابطه با مبارزه مسلحانه و مبارزه در آن مقطع چه بود؟

باید به زندگی دکتر و کار حرفه ایش به عنوان پزشک اشاره کنم . او بعد از اتمام تحصیلات پزشکی در درمانگاه شیر و خورشید خرم آباد مشغول کار شد چند ماهی طول نکشید که استخدام او با مخالفت ساواک روبرو شد واز آن به بعد با دایر کردن مطبی مشغول کارخصوصی شد این به مفهوم جاری که نوعی دکان داری به شمارمی رفت نبود ودر این رابطه بود که چهره مردمی و انسانی خود را نشان داد . گرچه هیچگونه تخصص جراحی را نگذرانیده بود اما بدلیل آماده ساختن خود جهت جراحی در شرایط جنگی در طول تحصیل طب عمومی توانسته بود به اندازه کافی مهارت جراحی کسب کند و در همان مطب نوعی بیمارستان برپا کرده بود و این نیز سبب حسادت و تنگ نظری برخی از پزشکان شهر شده بود.

ساواک و پلیس و ژنرالمری از او چشم بر نمی داشتند با همه ی این محدودیت ها تحت عنوان ارتباط فامیلی ، طایفه ای و غیره با افسران ارتش تماس داشت. قدرمسلم لازم نبود کسی جز خود او در جریان کمیت و کیفیت آن باشد من اغلب تعطیلات تابستانیم را در همان مطب کار آز مایشگاهی می کردم . بحث های ماهره حول مبارزه مسلحانه دور می زد آن زمان ما مسئله آزادی های سیاسی و حقوق ملیت ها را تحت مطالعه داشتیم ، لذا بعد از اتمام تحصیلات پزشکی من به آذربایجان غربی رفته تا شرایط اجتماعی و آگاهی های آذری ها و کردها را جمع بندی کنم. محل کار من در شاه آباد ماکو بود.

بیش از ۳۰ در صد بیمارانی که به آن درمانگاه مراجعه می کردند کرد و بقیه آذری بودند خلاصه بر داشتم در این مقطع چنین بود . آذری ها هنوز از کار آبی . خدمات جمهوری آذربایجان صحبت می کنند . برخی با تاسف می گفتند مذهب پدر ما را در آورده وقتی دمکرات ها اصلاحات ارضی کردند روستائیان نادان و مذهبی بهره ی مالکانه را مخفیانه به فتودال ها می دادند ترس آنها جنبه ی شرعی داشت قهوه چی ده که سرباز دمکرات ها بوده می گفت تا وقتی مسجد و آخوند بر فکر و روح آدم ها حکومت کنند راه رهایی بسته است زنجیر خرافات و دایره ی نادانی محکم تر از حصارهای زندان است باید آنها را شکست تا آزادی بدست آید . بسیاری از مواقع کسبه و کسانی که با شهر رابطه داشتند با من فارسی صحبت می کردند و وقتی دچار اشکال لغوی می شدند با نیشخندی می گفتند می بینی دکتر ما هنوز زبان مادری مان را یاد نگرفته ایم.

ولی بهر صورت در خواست خود مختاری مسئله درجه یک آنها نبود . البته دلایل خاص خود را دارد و من با یاد داشت هایی که داشتم همه را با دکتر به بحث گذاریم، اما کرد ها خواست درجه اولشان خود مختاری بود آنها بهر کسی که در این رابطه به آنها کمک کند او را دوست خود می دانند .

نمونه مشخصی که قابل ذکر است داستان ارشد و شمس الدین مامدی است که به اختصار از آنها یاد می کنم تا به روشن شدن این موضوع کمک کند.

آنها نیز در سال ۴۹ اقدام به مبارزه مسلحانه کرده بودند دولت آنها را یاغی و ... اعلام کرده بود اما کردها آنها را خود مختاری طلب می دانستند . لذا به آنها پناه می دادند آنها را تدارک می کردند به آنها اطلاعات می رسانیدند این فاکتور هایی هستند که بدون آنها چریک نمی تواند در کوه دوام بیاورد . ژنرالمری ایران و ترکیه و واحدهایی از ارتش در تعقیب آنها بودند اما آنها هرگز

بدام نیافتادند ضربه می زدند و براحتی مانور می کردند. البته رژیم اعلام کرد که آنها را بدام انداخته و کشته اما چنین نبود آنها هرگز بدام رژیم نیافتادند، آنها ضربه را از درون فامیل خود خوردند هنگامی که برای استراحت به خانه پسر عموی شان چنگیز مامدی رفته بودند و برای استحمام لباس از تن در آورده و غیر مسلح بودند بدست چنگیز کشته شدند.

س - حماسه سیاهکل چه تاثیری بر فعالیت رفقا داشت؟

ج - نوروز ۵۰ به خرم آباد رفته و آنچه را که دیده و شنیده بودم با دکتر در میان گذاشتم. مسلماً جنبش سیاهکل جای خاص خود را در آن گفتگوها داشت چه ما نیز معتقد به مبارزه ی مسلحانه بودیم اما بدون داشتن زمینه توده ای اقدام به آن را بی نتیجه می دانستیم این بار دکتر هیجان زده بود می گفت ما دیر شروع کردیم.

و حالا برای شروع آن در لرستان به همبستگی طایفه ای و سمپاتی شخصی تکیه می کرد. افرادی که برای این حرکت همراه می داشت با همه رابطه خانوادگی و فامیلی و طایفه ای داشت حالا برنامه ی عملیش در تدارک سلاح و آذوقه بود. نکته گری بحث های ما از اینجا شروع شد. گر چه او توانسته بود از نظر عاطفی روی مردم تاثیر نیکو بگذارد اما برای چنین حرکتی برنامه مشخص سیاسی نداشت. شعاری که بتواند روستائیان و کوه نشینان لر را به مبارزه فرا خواند نداشت. حماسه سیاهکل نیز چنین نقطه ضعفی را داشت حرکت آنها برای روشنفکران شهری هیجان انگیز بود، آرزومندان آزادی های سیاسی به چپ روی آورده بودند و بقولی هوادار آن بودند اما در روستاها این مسئله درجه سوم آنها هم حساب نمی شد.

س - چه کسانی با دکتر حرکت کردند؟ و سر نوشت دکتر چه شد؟

ج - کافی است بگویم به جز محمود خرم آبادی و سیامک اسدیان بقیه دکتر را ترک کردند. در نتیجه کلیه تدارکات آنها در کوه سوخته حساب می شد و در این جا بود که هر آلونک روستایی برایشان یک پناهگاه نبود و می توانست دامی باشد، اما انعکاس آن حرکت به همه جا رسیده بود. سازمان چریک های فدایی خلق رفیق علی اکبر جعفری را مسئول ارتباط با رفقا و انتقال آنها به تهران کرد... به تهران می روند در بحث هایی که با حمید اشرف داشته اند دکتر قبول نمی کند که حرکت در کوه زود است و حمید اشرف می گوید پس برو و هر امکانی از ما بر می آید به تو کمک می کنیم. دکتر نمی پذیرد و به تنهایی به کوه باز می گردد. و از آن تاریخ رد او گم می شود و هیچ حرکتی در کوه صورت نمی گیرد در سال ۵۴ ساواک جسدی را به اقوام دکتر برای شناسایی نشان می دهد. برادرش می گفت آن جسد دکتر نبود و من به ساواک دروغ گفتم تا دست از تعقیب او بردارند. البته باید دانست که دکتر با سابقه زندانی که داشته انگشت نگاری شده و بعد است که ساواک دچار اشتباه شده باشد. از زنده یاد حرمتی پور راجع به او در خارج پرسیدم می گفت او هرگز به ظفار و به لبنان نرفته است. تنها سال ۵۴ جسدی را سازمان امنیت عراق به من نشان داد که البته ما شناختی از دکتر نداشتم تا او را شناسایی کنم.

س - اثرات حرکت دکتر در لرستان چه بود؟

ج - تاثیر این حرکت بیشتر آژیتاسیون روشنفکرانه بود. مردم لرستان با احترام زیاد از او یاد می کنند.

مصاحبه با محمد اعظمی

س: گروهی که به گروه دکتر هوشنگ اعظمی مشهور شد چگونه شکل گرفت؟

ج: گروه دکتر اعظمی، بخشی از گروه بیژن جزنی بود. در واقع گروه بیژن در نظر داشت دو کانون فعالیت در روستاها، یکی در شمال و دیگری در لرستان، ایجاد کند این کانونها می بایست جنگ پارتیزانی را در مناطق کوهستانی شروع کند. در شهرها نیز تیم های تبلیغی و تدارکاتی در نظر گرفته شده بود که می بایست هم به لحاظ تدارکاتی و هم به لحاظ تبلیغی نقش پشت جبهه و پشتیبان را ایفا نمایند. گروه جزنی ابتدا از طریق دکتر اسماعیل احمد پور که دکترای اقتصاد داشت و با رفیق بیژن جزنی در دانشگاه آشنا شده بود. با رفقای لرستان مرتبط می شود سپس به دلایلی که برای من روشن نیست. مسئولیت احمدپور تغییر کرد. بجای او دکتر اعظمی مسئول گروه لرستان شده و مستقیماً در ارتباط با بیژن جزنی قرار می گیرد. تا جائیکه اطلاع دارم فقط رفقا جزنی و حسن ضیاظرفی از کم و کیف گروه لرستان اطلاع داشتند. در جریان ضربه سال ۴۶ این گروه به دلایلی تقریباً دست نخورده باقی می ماند.

س: دلایل زیر ضرب نرفتن گروه اعظمی چه بود؟

ج: به جز مقاومت رفقا بیژن جزنی و حسن ضیا ظریفی دلیل مهم دیگری وجود دارد. احمدپور از طریق رفیق ضیاظرفی با عباسعلی شهریاری (که ساواک از او به عنوان عامل نفوذی استفاده می کرد و به اسلامی نیز مشهور بود) ارتباطی داشته است. هنگامی که رفقا بیژن و حسن در تهران دستگیر می شوند احمدپور که بواسطه شهریاری برای پلیس شناخته شده بود، دستگیر نمی شود. احمدپور فقط می توانست از طریق جزنی و ضیاظرفی با شهریاری که دستگیر شده بود لو رود. با توجه به مقاومت دلیرانه رفقا، ساواک نیز برای رونکردن دست عباسعلی شهریاری، از دستگیری احمدپور صرف نظر کرد تا هم سرنخ ضربه های بعدی شود وهم دست عباسعلی شهریاری برای فعالیت های خرابکارانه بعدی رو نشود.

س: فعالین اولیه ی گروه دکتر اعظمی در لرستان چه کسانی بودند؟

ج: در آن دوره در شاخه لرستان تعداد زیادی فعالیت می کردند و هر فرد ارتباطات نسبتاً زیادی با عناصر انقلابی پیرامون خود داشت. اگر اعضای گروه را افرادی بدانیم که از برنامه عمومی فعالیت مطلع بودند. آنها عبارت بودند از: دکتر اعظمی، دکتر احمد پور، دکتر عالیخانی، رسولیان، جعفری، علی احمدی، بهرام طاهرزاده، غلامرضا اشترانی، توکل اسدیان، هبت معینی، فریدون، سیاوش، کوروش اعظمی، من و چند نفر دیگر.

س: مگر ضابطه مشخصی برای عضوگیری وجود نداشت؟

ج: آنموقع ضابطه تدوین شده ای در رابطه با عضوگیری در لرستان وجود نداشت (یا من از آن بی اطلاع بودم). افراد پس از مدتی ارتباط و روشن شدن تمایلشان، در رابطه نزدیکتری قرار می گرفتند و برنامه های کوهنوردی و شکار با آنها اجرا می شد. بتدریج موقعی که فردی مناسب به نظر می رسید در صورت پذیرش، او به عضویت گروه در می آمد. اینکه برای عضوگیری چه کسانی تصمیم می گرفتند برای من روشن نیست. من به همراه کوروش و سیاوش اعظمی که در یک تیم فعالیت می کردیم توسط دکتر عضوگیری شدیم.

س: فعالیت های عملی گروه چه بود؟

ار آن دوره اساس کار ما تدارکاتی بود. جمع آوری سلاح، آموزش نظامی، آموزش های اولیه پزشکی، شناسایی کوه ها، ساختن پناهگاه ها و مخفی گاه ها در کوه، اساس فعالیت ما را تشکیل می داد. موقعی که در اوائل سال ۴۸ قرار بود تعدادی از افراد گروه بیژن جزنی از زندان قصر فرار کنند، یکی از وظایف اصلی تیم ما ساختن یک مخفی گاه بزرگ در یکی از کوه های لرستان اطراف بروجرد بود که پس از ناکام ماندن فرار آنها، آن مخفی گاه هم بحال خود رها شد.

س: آیا تمام افراد گروه اعظمی در جریان فرار رفقا قرار داشتند؟

- تیم ما از فرار رفقا مطلع نبود. به ما وظیفه دادند یک پناهگاه برای خودمان آماده کنیم. ما محل را شناسایی کردیم و پس از تأیید دکتر مشغول کار شدیم. پس از چند ماه اطلاع دادند که کارمان را متوقف کنیم. علت آن را عدم رعایت دقیق مسائل امنیتی از جانب تیم عنوان نمودند. بعداً در زندان و در جریان بازجویی‌ها متوجه شدم که پناهگاه برای چه منظوری بوده است.

س: دستگیری گروه جزئی چه تغییراتی در فعالیت گروه بوجود آورد و در مجموع چه انعکاسی روی فعالیت شما داشت؟
س: من یک سال بعد از دستگیری گروه جزئی یعنی در سال ۴۷ رسماً عضو شدم. در سال ۴۶ علیرغم اینکه رابطه داشتم متوجه تغییر و تحولی نشدم، تازه پس از عضو شدن نیز در باره ارتباط با گروه جزئی چیزی گفته نمی‌شد. بگونه‌ایکه فکر می‌کردم ما گروه مستقلی هستیم ولی بدلیل رابطه فامیلی محفلی با دکتر و سایر رفقای که در مسئولیت بالاتری قرار داشتند، متوجه حساسیت این رفقا نسبت به سرنوشت گروه جزئی شدم و بدون هیچ دلیل مشخصی در آن زمان حس می‌کردم رابطه‌ای بین گروه ما با گروه جزئی وجود دارد.

س: بعد از دستگیری گروه جزئی، گروه دکتر اعظمی چه وضعیتی پیدا کرد؟

ج: همان کارهای تدارکاتی ادامه پیدا کرد. ما قصد داشتیم تابستان سال ۴۹ با حمله به چند پاسگاه همزمان، مبارزه مسلحانه را در کوه‌های منطقه شروع کنیم. برای این منظور هم مشغول کار تدارکاتی بودیم.

س: مدتی قبل از حماسه سیاهکل حمید اشرف تلاش کرده بود از طریق احمد خرم آبادی با این گروه تماس بگیرد. در این مورد چه می‌دانید؟

ج: در این مورد اطلاعی ندارم ولی می‌دانم رفیق صفایی فراهانی (از اعضای اصلی گروه جزئی و از رهبران حماسه سیاهکل) بعد از بازگشت از فلسطین با دکتر اعظمی ملاقات داشته است. از محتوای گفتگوی آنان اطلاعی ندارم.

س: بعد از سیاهکل ظاهراً رابطه سازمان با گروه دکتر اعظمی قطع می‌شود. در همین مقطع تعدادی از رفقای لر با وجود آوردن گروه آرمان خلق حرکت خود را آغاز نمودند آیا رابطه‌ای بین این گروه با گروه دکتر اعظمی وجود داشت؟

ج: از گروه آرمان خلق رفیق بهرام طاهرزاده با ما ارتباط داشت ولی این ارتباط قبل از شکل‌گیری گروه آرمان خلق بود. با تشکیل این گروه ما رابطه‌ای با آنها نداشتیم. در مقطعی که بهرام طاهرزاده با گروه ما ارتباط داشت بشکل محفلی نیز با زفقا همایون کتیرایی، ناصر مدنی، ناصر کریمی و... رابطه برقرار کرده بود. این گروه به مبارزه مسلحانه در کوه اعتقاد نداشت.

س: فعالیت گروه اعظمی چگونه ادامه پیدا کرد؟

ج: همان طور که گفتم در تابستان سال ۴۹ قرار بود مبارزه مسلحانه با حمله به چند پاسگاه در کوه‌های لرستان آغاز شود. برای این منظور نیز تصمیم گرفته شد اوائل فروردین ۴۹ رفیق هبت معینی به عراق برود و با تیمور بختیار که به بغداد پناهنده شده بود تماس بگیرد. هدف از این تماس، گرفتن سلاح و وسایل ارتباطی نظیر بی‌سیم و... بود فردی که قرار بود هبت معینی را به عراق بفرستد همان عباسعلی شهریاری معروف بود. قراری در خرمشهر در دوم یا سوم فروردین تنظیم شده بود. این قرار اجرا شد ولی بدلیل مشکوک بودن محل قرار، هبت موفق شد از دست پلیس بگریزد.

س: اگر اطلاع دارید بگوئید قرارها را چگونه اجرا می‌کردید و هبت چگونه موفق شد از دست پلیس بگریزد؟

ج: من هبت را برای اجرای قرار عباسعلی شهریاری همراهی می‌کردم. قرار را احمدپور تنظیم کرده بود و دکتر زمان و محل قرار را به ما داد ولی نه احمدپور و نه عباسعلی شهریاری نمی‌دانستند چه کسی سر قرار حاضر می‌شود. ما برای اجرای قرار علائم معینی داشتیم تا دو نفر ملاقات کننده بتوانند همدیگر را شناسایی کنند. قبل از اجرا، محل قرار را که کنار مطب پزشکی در ساحل اروندرود نزدیک بازار خرمشهر بود، چک کردیم. بعد منطقه را شناسایی کرده و راه‌های قرار احتمالی را بررسی نمودیم. هبت سر قرار رفت. من که برای چک کردن محل و اطلاع از خبر سالم خارج شدن او از ایران، او را همراهی می‌کردم، محل قرار را دوراً دور زیر نظر داشتم. در حدود یک ساعت ملاقات به طول انجامید. در اواخر وقت موارد مشکوکی مشاهده شد ولی چندان مهم نبود که مانع اجرای قرار بعدی شود. قرار بعدی فردای آنروز در همان محل گذاشته شده بود. فردا ما چند ساعت زودتر برای

شناسایی دوباره محل به آنجا آمدم . اوضاع کاملا تغییر کرده بود . دستفروشان زیادی در محل مستقر شده بودند . همین مساله باعث شد که از همان ابتدا ماشکوک شویم ولی علیرغم این هبت چند دقیقه زودتر سر قرار حاضر شد . شهریارى هنوز نرسیده بود . ولی من با مشاهده تعدادی که محل قرار را زیر نظر داشتند با دادن علامت ، هبت را متوجه اوضاع کردم . با توجه به شناسایی قبلی ، به کمک یک قایق موتوری خود را به آن طرف اروندرود رساندیم و از آنجا با یک ماشین سواری متواری شدیم . جالب اینجاست که دکتر اعظمی پس از شنیدن گزارش ، شک ما را بی مورد و ناشی از ترس مان دانست .

س : بعد از این رفتن به عراق منتفی شد ؟

ج : بله برنامه رفتن به عراق بهم خورد .

س : با توجه به دسترسی شما به سلاح در لرستان ، علت رفتن به عراق چه بود ؟

ج : حجم سلاح های ما در آن موقع کم نبود ولی سلاح های مدرن و وسایل ارتباطی پیشرفته نداشتیم . علاوه بر این ما فکر می کردیم پس از یک دوره کوتاه نیروی زیادی به ما خواهد پیوست . به همین خاطر برای تامین تدارکات به پشت جبهه احتیاج داشتیم .

س : بعد از این برنامه گروه دکتر اعظمی چه بود ؟

ج : ما حدود مرداد یا تیر ماه سال ۴۹ در اطراف یکی از روستاهای خرم آباد برای رفتن به کوه قرارهایمان را نیز تنظیم کرده بودیم . بنا داشتیم همگی در آنروز مستقیما در محل حاضر شویم . ولی قبل از این تاریخ دکتر اعظمی و دکتر احمدپور دستگیر شدند به همین خاطر برنامه بهم خورد .

س : علت دستگیری دکتر اعظمی چه بود و چگونه آزاد شد ؟

ج : علت اصلی را نمی دانم ولی دکتر اعظمی به احمدپور مشکوک بود و مطرح می کرد که او اطلاعات به پلیس داده و همکاری کرده است . دکتر اعظمی حدود ۶ یا ۷ ماه زندان بود و با فریب ساواک و دادن تعهد به همکاری آزاد شده بود . پس از آزادی روی قدرت ساواک تاکید زیادی می کرد و می گفت ادامه حرکت به شکل سابق یک خود کشی بی حاصل است . او می گفت برای شروع مبارزه مسلحانه ابتدا باید از دسترس پلیس خارج شد و سپس برای گسترش رابطه و تامین تدارکات حرکت نمود .

س : پس از آزادی دکتر اعظمی ، به چه دلیل برنامه مبارزه مسلحانه در کوه پی گرفته نشد ؟

ج : پس از آزادی دکتر اعظمی ، اختلاف نظر بین افراد گروه بوجود آمد . تعدادی از رفقا به مشی چریک شهری معتقد شدند . همین مساله شروع مجدد مبارزه در کوه را به تاخیر انداخت .

س : از گروه چه کسانی به مشی چریک شهری رسیده بودند ؟ آیا با سازمان ارتباطی داشتند ؟

ج : رفقا فریدون اعظمی ، توکل اسدیان ، هبت معینی و من از اعضای گروه همراه تعداد زیادی از رفقا که در ارتباط با ما بودند به نظرات سازمان نزدیک شدیم . ارتباط ما از طریق هبت معینی که با عباس هوشمند (از اعضای سازمان چریک ها ...) رابطه داشت با سازمان برقرار می شد و جزوه احمدزاده را از این طریق بدست آوردیم و قبل از اینکه سازمان آن را منتشر کند ما آن را تکثیر و توزیع کردیم . بعد از مدتی در ادامه فعالیتان ضربه خوردیم و تعدادی دستگیر شدیم اما مسائل مربوط به گروه اعظمی در این دستگیری رو نشد .

س : پس از بروز اختلاف نظر حول شیوه مبارزه ، دکتر اعظمی چه فعالیتی داشت ؟ آیا با شما نیز رابطه داشت ؟

ج : با توجه به شک و تردیدی که نسبت به قدرت ساواک پیدا کرده بود ، بتدریج همراه تعدادی که عمدتا اقوام نزدیکش بودند شروع به تدارک برای مبارزه مسلحانه در کوه کرد . قاعدتا در این دوره با روابط گذشته اش بتدریج تماس گرفته است چون در تابستان سال ۵۲ با من نیز تماس گرفت و در رابطه با شروع مبارزه در کوه نظرم را جویا شد .

س : اساس استدلال دکتر اعظمی برای شروع مبارزه مسلحانه در کوه چه بود ؟

ج : در واقع اساس نظرات دکتر اعظمی همان نظرات گروه جزئی تا مقطع سال ۴۶ بود . او برای دهقانان نقش و جایگاه مهمی قائل بود و بطور ضمنی و نه آشکار به آماده بودن شرایط عینی انقلاب اعتقاد داشت . به همین خاطر عملیات مسلحانه را برای بسیج

دهقانان کاراترین و موثرترین شکل مبارزه می دانست. الگوی مورد تاکیدش انقلاب کوبا بود از شیوه های مبارزه در آنجا الهام می گرفت. ولی اساس استدلالش از تحلیل وضعیت جامعه بیرون نمی آمد و بیشتر به شیوه مبارزه در کوه، و کارایی آن در مقابل رژیم شاه توجه داشت. او بر تحرک چریک در کوه و میدان وسیع عملش، به لحاظ وسعت جغرافیایی تاکید می کرد و از آن امکان ضربه پذیری فوری توسط دشمن را دشوار ارزیابی می کرد. علاوه بر اینها به موقعیت خانوادگی اش و میزان نفوذ توده ای خودش برای جذب روستائیان و پیوستنشان به جنبش بعنوان عامل مثبتی اشاره می کرد و از آن نتیجه می گرفت که حرکت ما می تواند انعکاس وسیعی در منطقه داشته باشد.

س: محبوبیت دکتر اعظمی در منطقه لرستان چه بود. آیا قبل از شروع مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، باز از چنین محبوبیتی برخوردار بود؟

ج: واقعیت اینست که دکتر یکی از چهره های محبوب مردم لرستان بود که پس از حرکتش اسطوره شد. او چنان در دل مردم منطقه جای داشت که در دور افتاده ترین روستاها، در کمتر خانه ایست که عکسی از او بر دیوار نصب نشده باشد. در باره علتش، مجموعه عواملی نقش داشت. نخست این که دکتر اعظمی و خانواده اش در راس یکی از بزرگترین ایلات لرستان یعنی ایل بیراوند قرار داشتند. این ایل سابقه طولانی جنگ با رژیم پهلوی را داشته است. ایل سرکوب شده و تقریباً تمام سران آن که نسل پدری دکتر بودند اعدام شدند. همین مساله باعث واکنش منفی مردم ایل نسبت به رژیم پهلوی شده بود. رابطه خونی عاطفی مردم ایل، خوشنامی پدر دکتر که از آزادیخواهان طرفدار مصدق بود، شیوه برخورد دکتر با مردم، که در مراسم عزا و عروسی اشان شرکت داشت، زمینه مثبتی در بین مردم برای او بوجود آورده بود. دوم اینکه دکتر بدلیل شغلی اش و بخاطر زحمات، دلسوزی ها و کمک های فراوانی که به مردم منطقه کرده بود، در دل آنها جایگاه ویژه ای داشت و سوم اینکه بدلیل مبارزات طولانی که چند بار زندان را بدنبال داشت، در بین روشنفکران مترقی و انقلابی نیز از نفوذ بالایی برخوردار بود. این مجموعه، قبل از حرکت مسلحانه گروه، از دکتر در منطقه چهره ای محبوب ساخته بود و پس از آن نیز با اقدام جسورانه اش به اسطوره تبدیل شد. مجموعه اشعار و سروده های انقلابی در وصف دکتر و یارانش که به صورت خود جوش بر زبان مردم منطقه جاری است، دلیلی است بر این ادعا.

س: بلاخره چگونه مبارزه در کوه آغاز شد؟

ج: اقدامات تدارکاتی گروه دکتر اعظمی همزمان شد با ضربه به گروه رفیق محمود خرم آبادی، رفیق محمود پس از این ضربه به لرستان آمد و با دکتر تماس گرفت. در جریان برقراری تماس با دکتر، رفیق محمود تعدادی از رفقا را در جریان تماس های خود قرار داده بود. همین مساله باعث شد که قبل از اینکه حداقل امکانات تدارکاتی را تامین کنند برای جلوگیری از ضربه در اواخر اردیبهشت ۵۳ به کوه بروند.

س: آیا در مورد چگونگی ضربه به گروه رفیق محمود خرم آبادی اطلاعاتی دارید؟

ج: محمود خرم آبادی با تعدادی محفل - گروه ارتباط داشت. پس از ضربه به یکی از این محافل تعدادی از آنها دستگیر می شوند. از طریق یکی از دستگیر شدگان (حمید سیانسی) خانه تیمی میدان ثریا لو می رود. رفقا محمود و مجتبی خرم آبادی علیرغم آگاهی از ضربه، برای تخلیه برخی اسناد و وسایل به آنجا مراجعه می کنند. به گفته رفیق سیانسی موقع مراجعه به خانه، قاعدتا از دستگیری اطلاع داشته نمی بایست دیگر به خانه مراجعه کنند. مامورین مستقر در منزل بمحض ورود رفقا، آنها را به رگبار مسلسل می بندند. مجتبی به شهادت می رسد و محمود موفق به فرار شده به لرستان می آید.

س: از چه طریق محمود خرم آبادی با دکتر اعظمی تماس می گیرد آیا قبلاً با او ارتباط داشته است؟

- دکتر و محمود همدیگر را می شناختند اما ارتباط مستقیم سیاسی نداشتند. محمود از طریق ما به دکتر معرفی شده بود و جزو لیست کسانی بود که قرار بود بعداً با او برای رفتن به کوه تماس گرفته شود.

دکتر نیز بدلیل موقعیتش برای تمامی روشنفکران انقلابی لرستان ، چهره ای شناخته شده و مورد اعتماد بود . بهمین خاطر بمحض تماس ، هر دو به همدیگر اعتماد می کنند .

س : آیا دکتر اعظمی برای شروع مبارزه در کوه ، با شما و دیگر اعضای سابق گروه تماس گرفت ؟

ج : دکتر مجددا تلاش کرده بود ارتباط هایی با افراد سابق برقرار کند . از جمله چند ماه قبل از شروع حرکتشان بار دیگر با من تماس گرفت و تلاش کرد نادرستی مشی چریک شهری را برای من توضیح دهد و مرا برای همکاری قانع نماید .

س : دکتر از چه زاویه ای با مشی چریکی در شهر مخالفت می کرد ؟

ج : حقیقتش اینست که چه در این مورد چه در رابطه با دلایل درستی مشی مسلحانه در کوه ، استدلال های آنموقع را دقیقاً بخاطر ندارم . ولی تا جائیکه در خاطرمانده است ، او با اشاره به تعداد کم کارگران نسبت به جمعیت کشور و پراکندگی آنها ، ساخت سرمایه داری وابسته را رد می کرد . اما بیشترین استدلالش برای رد مشی چریک شهری نیز ، حول خود این شیوه مبارزه متمرکز بود . او می گفت این مشی امکان تداوم ندارد ، در این شیوه مبارزه ، چریک همواره در محاصره پلیس بوده ، قدرت تحرک نداشته و آسیب پذیر است . او می گفت انقلابیون باید قدرتشان را از هویتشان و در پیوندشان با مردم بگیرند . ولی در این مشی چریک قادر نیست با مردم بعنوان یک انقلابی تماس بگیرد . بدتر اینکه آنها مجبورند برای ادامه حیاتشان خود را غیر از آنچه که هستند معرفی کنند . در واقع باید هم از چشم پلیس و هم از چشم مردم پنهان شوند و این باعث می شود که بمرور به نابودی آنها منجر شود . او می گفت این مشی یک خودکشی قهرمانانه است و زیانش بیش از دستاوردهایش می باشد .

س : در چه تاریخی رفقا به کوه رفتند و چه کسانی بودند ؟

ج : در تاریخ ۲۰ خرداد ماه ۵۳ جمعا ۹ نفر به نام های هوشنگ اعظمی ، محمود خرم آبادی ، فریده اعظمی (کمالوند) ، کوروش و خسرو اعظمی ، سیامک اسدیان (اسکندر) ، جمشید سپهوند ، علی بیرانوند و علی محمد لشکری به کوهی در هفتاد کیلومتری خرم آباد ، در جاده کوهدشت بنام مله (به معنی گردنه) می روند . این کوه به دینار کوه که به عراق راه داشت ، مرتبط می شود . رفقا در نظر داشتند چند ماه دست به عملیات نظامی زنند تا در این دوره هم کارهای تدارکاتیشان را تکمیل کنند و هم آنان با سایر افراد برای همکاری ، تماس بگیرند .

س : در کوه چه اقداماتی انجام دادند ؟

ج : قرار شده بود در چند ماه اول کار تدارکاتی انجام دهند و ارتباطشان را با نیروها برقرار کنند ولی در چند روز اول یکی از افراد گروه به نام علی بیرانوند ، شب ، هنگام پست نگهبانی ، اسلحه اش را جا می گذارد و می گریزد . این فرد که بعداً دستگیر شده به ابد محکوم شد انسان شریفی بود که اساساً انگیزه سیاسی برای مبارزه آن هم در این سطح را نداشت فقط بخاطر علاقه مفرطش به دکتر با آنها همراه شده بود . با توجه به امکان دستگیری او و لو رفتن امکانات گروه ، رفیق محمود پیشنهاد ترور او را می دهد که با مخالفت شدید دکتر پذیرفته نمی شود . بجای آن تصمیم می گیرند تمام وسایل و تجهیزات خود را که در منطقه جاسازی نموده بودند رها کنند . پس از دو شبانه روز راهپیمایی مستمر ، دهها کیلومتر از منطقه دور و در محل جدیدی در نزدیک کوهدشت مستقر می شوند . در این محل علی محمد لشکری و خسرو اعظمی به کرمانشاه برای تهیه وسایل تدارکاتی فرستاده می شوند . لشکری هم انگیزه اش سست شده به موقع سر قرار حاضر نمی شود . همین اتفاقات باعث شد که رفقا پس از ۱۸ روز اقامت در این منطقه تصمیم بگیرند به کوه های اطراف بروند منتقل شوند . رفقا ابتدا حدود ۱۰ روز در بیشه های روستای بُه رآوه (باغ آقای غروی پدر مادر رفقا احمد و معجبتی خرم آبادی) مستقر شوند سپس به کوهی نزدیک روستای بُه زحل می روند و در غاری در کوه اقامت می کنند . در اینجا تصمیم می گیرند تماس هایی با برخی رفقا برقرار کنند تا از میان داوطلبین ، تیم های تدارکاتی در شهر ایجاد کنند و افرادی را نیز به کوه بیاورند . در همین رابطه رفقا تماس هایی با افراد سابق گروه یعنی دکتر عالیخانی ، علی احمدی ، رضا احمدی و خود من و همچنین افراد جدیدی مثل حسن مذهب ، مجید شیرپی و احمد شوستری و ... برقرار می کنند . تعدادی از رفقا اعلام آمادگی کردند و تعدادی نیز برای پیوستن و کمک به گروه مجاب نشدند . در این دوره

سازمان نیز تلاش کرد از طریق دو تن از اعضایش که اهل بروجرد بودند یعنی رفقا حسن سعادت و تورج اشتری با گروه دکتر اعظمی تماس برقرار کند.

س: با خود شما از چه طریقی تماس گرفتند، در کجا ملاقات کردید و چه صحبتی داشتید؟

ج: برای من از طریق کانال های مشترک پیام فرستادند. با توجه به آشنایی به منطقه و شناسایی که روی روابط آنها داشتم به لرستان آمدم و در کوه های اطراف بروجرد نزدیک روستای چنارستان با محمود خرم آبادی دیدار کردم. در این دیدار که تا چندین ساعت به طول انجامید رفیق محمود تاکید می نمود که برای آغاز فعالیت مهم نیست که عملیات از شهر شروع شود یا از روستا، مهم اثر تبلیغی این عملیات است که نیرو آزاد می کند. صحبت ما به نتیجه نرسید. رفیق محمود از من خواست که روابطم را به آنها وصل کنم تا آنها هم مستقیماً در جریان نظرات رفقا قرار گیرند و همچنین تاکید نمودند که فعلاً دست به عملیات نمی زنند تا هم کارهای تدارکاتیشان را تکمیل کنند و هم فرصتی وجود داشته باشد برای گفتگوهای بیشتر.

س: در این فاصله واکنش رژیم چگونه بود؟ آیا از اقدامات گروه اعظمی اطلاعی کسب کرده بود؟

ج: غیبت دکتر اعظمی به تدریج طولانی می شد. معمولاً موقعی که چند روز دکتر در مطب نبود، مردم سریعاً مطلع می شدند و بطور طبیعی ساواک نیز که روی او حساسیت ویژه ای داشت نمی توانست به این غیبت ناگهانی مشکوک نباشد. ولی حداقل در یکی دو ماه اول رژیم نمی دانست که چه اتفاق افتاده است. بتدریج در بین مردم نیر شایع شد که دکتر دستگیر شده است. پلیس بتدریج تمامی ارتباطات گذشته دکتر را تحت نظر گرفت و در اواخر تیرماه یورش خود را آغاز کرد. تعداد زیادی از مردم عادی، روشنفکران و اعضای فامیل را دستگیر و همزمان در منطقه لرستان حکومت نظامی برقرار کرد. در دروازه های شهرهای لرستان پست های بازرسی مستقر گردید. استحکامات و نیروهای دفاعی مراکز نظامی را افزایش داد و نیروهای وسیعی در کوه های اطراف بروجرد فرستاد چند تیم بازجویی از تهران به بروجرد اعزام شد. گروه بازجویی تهرانی و رسولی در بروجرد مستقر شدند و عضدی بر بازجویی نظارت می کرد. دستگیر شدگان بخاطر کوچکترین اطلاعات، نیز زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفتند. انواع شکنجه ها با شدیدترین شکل آن به کار گرفته شد. حتی تجاوز با بطری که کمتر رایج بود در کنار سایر اشکال شکنجه مورد استفاده قرار گرفت. علیرغم این همه ددمنشی که اعمال کردند، دستگیر شدگان در مجموع مقاومت قابل تحسینی از خود نشان دادند.

س: علت گستردگی دستگیری ها چه بود؟

ج: روابط محفلی خانوادگی، اطلاعاتی را در دست افراد متمرکز کرده بود. رفیق محمود خرم آبادی نیز متأسفانه در مقطع پس از شهادت مجتبی، با هر کس که تماس گرفت، بدون اینکه ضرورتی داشته باشد، او را در جریان تماس های قبلی و بعدی خود گذاشت. علاوه بر اینها در کوه، رفقا با این تصور که دیگر زنده اسیر نخواهند شد، در موقع بحث ها، بدون ملاحظه، روی افراد اظهار نظر کرده و اطلاعاتی از فعالیت های آنها به یکدیگر منتقل می کردند. حمله ناگهانی رژیم شاه و دستگیری برخی از رفقای کوه و همچنین گستردگی و همزمانی دستگیری ها، باعث شد بتوانند به برخی اطلاعات دست پیدا کند و ضربه اش را گسترده تر کند.

س: در مقطع یورش و محاصره منطقه چه رفقای در کوه بودند و چه می کردند؟

ج: حمله رژیم سریع و ناگهانی بود که فرصت پیوستن افرادی که داوطلب رفتن به کوه بودند. میسر نشد. چند نفر از رفقا که از کوه به شهر آمده بودند، بدام افتادند. فقط رفقا دکتر، محمود خرم آبادی و سیامک اسدیان در کوه بودند. البته مردم با آنها همکاری می کردند و در مقطعی که منطقه کاملاً نظامی شده بود، مردم نقش پیک ارتباطی را داشتند. ولی این گونه همکاری ها در اساس جنبه سیاسی نداشت بیشتر به خاطر علائق عاطفی شان صورت می گرفت.

س: از مردم عادی که با این رفقا همکاری می کردند، کسی هم دستگیر شد؟

ج: تعدادی دستگیر شدند که فقط نام سه نفر از آنها که به زندان محکوم شدند بخاطرمانده است. مشهدی علی اکبر، مشهدی یاور و ایمانعلی.

س: گروه در مقابل تحرکات نظامی رژیم چه تاکتیکی انتخاب کرد؟

ج: با نظامی شدن منطقه و اعزام نیرو به اطراف کوه های بروجرد برای سرکوب حرکت، رفقا علیرغم اینکه امکان دور شدن از حلقه محاصره از طریق رشته کوه های لرستان را داشتند، تصمیم می گیرند به طرف شهر بروجرد بیایند و در جایی مستقر شوند که دشمن اساساً به ذهنش نمی توانست خطور کند. رفقا که در محاصره نیروهای نظامی قرار گرفته بودند برای شکستن محاصره اقدام می کنند. در کوهی بالای روستای بوریا باغ، یک درگیری بوجود می آید ولی بدلایلی که روشن نیست، نیروهای نظامی به آتش رگبار مسلسل رفقا پاسخ نمی دهند و امکان خارج شدن از محاصره را فراهم می کنند. رفقا هر سه که از نیروهای کار آزموده نظامی بودند تحت هدایت و مسئولیت دکتر که نظامی کار برجسته و مشهوری بود در اطراف پادگان شهر که محل اعزام نیرو به منطقه بود، می آیند. چند روز در اطراف پادگان به حالت پیک نیک، قرارها را اجرا می کنند. بعد در کوه های بین بروجرد و درود مستقر می گردند.

س: بالاخره گروه دکتر کی و در کجا با سازمان ارتباط گرفت؟

سازمان از طریق دو تن از اعضایش، حسن سعادت و تورج اشتری که اهل بروجرد بودند، در تابستان سال ۵۳ با گروه دکتر تماس برقرار می نماید، بدنبال این تماس رفقا به تهران منتقل می گردند.

س: پیرامون رابطه گروه دکتر اعظمی با سازمان در تهران چه اطلاعی دارید؟

ج: اولین قرار در تهران جلوی یک حمام با رفیق علی اکبر جعفری بوده است. بلافاصله رفقا به یک خانه تیمی منتقل می شوند. به دلیل اهمیتی که سازمان برای این گروه قائل بوده است از دو مسلسل موجود آن زمان، یکی در اختیار دکتر گذاشته می شود. چند روز رفیق حمید اشرف با رفقا گفتگو داشته است. متأسفانه در این گفتگوها عمدتاً دکتر شرکت داشته است بهمین خاطر از اینکه چه بین آنها گذشته است اطلاع دقیقی در دست نیست. اما آنچه که مسلم است، دکتر به مشی چریک شهری اعتقادی نداشته است. به نظر من دکتر برای یک دوره موقت به تهران آمده بود تا پس از فروکش کردن جو نظامی منطقه، دوباره به کوه های لرستان باز گردد. پس از این مباحث رفقا محمود خرم آبادی و سیامک اسدیان به صورت جداگانه در دو تیم نظامی سازماندهی می شوند و دکتر نیز گفتگوهایش با رفیق حمید اشرف ادامه پیدا می کند.

س - آیا از مباحث رفقا اطلاعی دارید؟

ج: تنها اطلاع گفته های رفیق سیامک اسدیان می باشد. او مطرح می کرد که در روزهای اول روی مشی مبارزه صحبت داشته اند. خودش و محمود خرم آبادی نظرات سازمان را قبول کرده اند اما بین نظرات دکتر و سازمان تفاوت وجود داشت. او بعداً شنیده بود که دکتر اعظمی پس از یک دوره به قصد خروج از ایران از سازمان جدا می شود و سازمان در این رابطه پول و امکانات در اختیار او قرار داده است.

س - در مورد سرنوشت دکتر اعظمی و چگونگی شهادتش چه اطلاعاتی دارید؟

ج: در این مورد پس از انقلاب موضوع را پیگیری کردم. از رفقای سازمان کسی اطلاع روشنی نداشت. تنها مساله ای که در مورد سرنوشت دکتر شنیده ام، از زندان بود. سال ۵۵ سازمان چندین ضربه مهم خورد و تعدادی از رفقا به شهادت رسیدند. اجساد برخی از آنان برای ساواک ناشناخته مانده بود. ساواک حدس می زد دکتر اعظمی و محمود خرم آبادی در بین کشته شدگان هستند. بهمین منظور برای شناسایی دکتر و محمود، سیاوش اعظمی را از زندان به کمیته مشترک بردند و از آنجا او را به محل نامعلومی منتقل کردند. سیاوش را در این مکان بالای سر حدود ۱۲ جسد می برند و از او می خواهند دکتر و محمود را شناسایی کند. سیاوش دو جسد را شبیه دکتر و محمود تشخیص می دهد. با وجودیکه در این مورد شک و تردید داشته است ولی عمداً به ساواک می گوید که این اجساد متعلق به دکتر و محمود می باشد. استدلال او برای این حکم قطعی این بود که ساواک برای

دستگیری این دو نیرو متمرکز نکند و از پیگرد آنها دست بردارد. من همان موقع از او پرسیدم تفاوت های بین آن جسد با دکتر چه بودند. او پاسخ داد که صورتش لاغرتر و کشیده تر از صورت دکتر بود و علامت پشت دست دکتر را نداشت (روی پشت دست دکتر نشانی وجود داشت). به نظر من این شک و تردید او می تواند بی مورد باشد ، چون امکان اینکه با جراحی پلاستیک علامت پشت دستش از بین رفته باشد وجود دارد و لاغری و کشیده بودن صورت هم می تواند به بی جان بودن جسد مربوط باشد . بعدها هم در اسناد مربوط به ساواک ، قطعه ای در بهشت زهرا بنام او و بعنوان محل دفنش پیدا شد . این تنها اطلاعی است که تاکنون از سرنوشت او داریم .

س : انعکاس حرکت دکتر اعظمی در لرستان قبل از انقلاب چگونه بود و با باز شدن فضای سیاسی در انقلاب چه بازتابی داشت؟

ج : حرکت دکتر قبل از انقلاب وسیعا در بین مردم لرستان منعکس گردید . مردم با برجسته کردن خصوصیات مثبتش از او در ذهنشان چهره ای شکست ناپذیر ساخته بودند . با اینکه هیچ عملیات نظامی در آن مقطع صورت نگرفت ولی پاسگاه بود که یکی پس از دیگری بدست دکتر در ذهن مردم ، خلع سلاح می شد . شاه را در تلویزیون سیاه و سفید ، مردم از ترس دکتر رنگ پریده و لرزان می دیدند . برایش شعرها سرودند و بیت های متعددی در وصف او و یارانش به اشعار حماسی دایه دایه وقت جنگه افزودند . حتی هر عاشورا مردم خرم آباد در دسته های سینه زنی به نفع او و بر علیه شاه ستمگر شعار می دادند . در اولین حرکات اعتراضی یکی از شعارهای ثابت تظاهرکنندگان اعظمی دلاور تو اسلحه بیاور بود ... در مجموع انعکاس حرکتش ، تاثیر تهییجی بالایی روی مردم لرستان داشت .

با انقلاب و باز شدن فضای سیاسی ، مردم منتظر بازگشت او بودند . مردم خرم آباد بزرگترین بیمارستان شهر را به نام او نام گذاری کردند و مقامات مسئول نیز این نامگذاری را رسمیت دادند . با اعلام خبر مرگ او واقعا مردم لرستان در دور افتاده ترین روستاها نیز به ماتم نشستند . حدود یک هفته چهره شهر خرم آباد کاملا عزادار بود . تقریبا تمامی وسایل نقلیه عکس های او را روی خودروهایی خود نصب کرده بودند . دسته دسته مردم از دور افتاده ترین روستاها و بعضا در فاصله های ۲۰۰ کیلومتری ، برای شرکت در مراسم بزرگداشت او به شهر آمده بودند . به رسم عزاداری عشایر لرستان ، اغلب روستائیان گل به کلاه و لباسشان مالیده بودند و زنان زاری کنان بر صورت هایشان چنگ زده و یقه می دراندند . در مراسم بزرگداشت او که یکی توسط خانواده در خرم آباد و دیگری توسط سازمان در خرم آباد و بروجرد برگزار گردید . مردم به شکل وسیعی شرکت کردند و ترکیب کاملا توده ای جمعیت و وسعت آن بی سابقه بود . برای اولین بار حزب اله قشری و عقب مانده خرم آباد اقدام به برهم زدن این مراسم نکرد . که البته نمی توانست هم برهم بزند . تنها اقدام آنها این بود که موقعی که جمعیت شعار درود بر اعظمی فدایی می دادند ، دسته کوچکی از آنها که اصرار داشتند دکتر اعظمی را مذهبی معرفی کنند شعار درود بر اعظمی مجاهد سر می دادند .

واقعیت اینست که مرگ او هنوز باور نشده است . شایعات زیادی در باره زنده بودنش بر زبان ها جاریست . از جمله این که او در اسرائیل زندانی است و ... در این مورد گفتنی زیاد است که بیشتر در قالب یک رمان قابل بیان اند و در این مصاحبه امکان بازگو کردنشان میسر نیست .

جذب کسانی که فکر می‌کردیم به ما خواهند پیوست بی‌نتیجه بوده است. اما چیزی که برای من خیلی جالب بود این بود که در مورد هر مساله کوچک یا بزرگ نظر من و سیامک را می‌پرسیدند. علیرغم اینکه در آن زمان ما نظر مستقلی نداشتیم و قادر به شرکت در این بحث‌ها نبودیم. این مناسبات دمکراتیک در آن شرایط سخت، همواره در خاطر من بجا مانده است و نکته آخر اینکه در آن مقطع رفیق سیامک اسدیان نظراتش بیشتر به محمود نزدیک بود تا دکتر. دکتر اعظمی از محبوبیتی بی‌نظیر و گسترده در میان مردم لرستان و بویژه توده‌های روستائی و عشایر برخوردار بود. او لحظه‌ای از یاد محرومان غافل نبود. حیاط مطب دکتر در خرم‌آباد همواره مملو از روستائینی بود که از راه دور و با احساس نزدیکی و علاقه بسیار نزد دکتر خودشان می‌آمدند. پس از پیروزی انقلاب، مردم لرستان در ستایش از فرزند محبوب خود نام بیمارستان بزرگ شهر خرم‌آباد را بیمارستان شهید دکتر هوشنگ اعظمی نامگذاری کردند. اما گردانندگان جمهوری اسلامی و شخص هاشمی رفسنجانی، بعد از دو سال تلاش و یکبار درگیری مسلحانه بالاخره نام بیمارستان را تغییر دادند تا همچون رژیم شاه، خاطره او را به فراموشی بسپارند. ولی علیرغم این تلاشهای بیهوده یاد و نام دکتر هوشنگ اعظمی در قلب مردم رحمتکش لرستان همواره زنده است.

زندگی نامه رفیق سیامک اسدیان (اسکندر)

رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) در سال ۱۳۳۴ در یکی از روستاهای خرم‌آباد لرستان (روستایی گرز کل از توابع بخش چغلوئندی) در دامن دهقانان زحمتکش لر پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی را در روستا و تحصیلات متوسطه خود را در شهر خرم‌آباد ادامه داد. در تمام مدت تحصیلش، اوقات بیکاری را به کار در روستا یا کارگری در شهرها می‌پرداخت و بدین طریق هر چه بیشتر زندگیش به طور عینی با زندگی زحمتکشانش پیوند خورد. در سال دوم دبیرستان کم‌وبیش با مسائل سیاسی آشنا شد و به دلیل خویشتاوندیش با دکتر هوشنگ اعظمی به سرعت به او نزدیک شد و همکاریش را با گروه دکتر اعظمی آغاز کرد. در سال ۱۳۵۳ یکی از افرادی بود که برای شروع مبارزه مسلحانه در کوه‌های لرستان مخفی شد. پس از وصل شدن گروه دکتر اعظمی به سازمان چریک‌های فدایی خلق، بدلیل قابلیت‌های بالای نظامیش، در بخش نظامی تشکیلات فعالیت نمود. از سال ۵۳ تا مقطع انقلاب در ده‌ها عملیات نظامی شرکت داشت و برخی از عملیات بسیار حساس را هدایت نمود. ترور سرهنگ زمانی که در مقطع اعتلای جنبش، مردم مشهد را به ستوه آورده بود یکی از عملیات موفق او بود که انعکاس بسیار وسیع و مثبتی روی مردم مشهد داشت. پس از انقلاب نیز فعالانه و خستگی‌ناپذیر با سازمان فعالیت می‌کرد. در مقطع انشعاب، در کنار رفقای اقلیت به فعالیت انقلابییش تداوم داد و در کردستان در عملیات نظامی علیه رژیم ضدمردمی جمهوری اسلامی جنگید. رفیق سیامک اسدیان یکی از اعضای برجسته نظامی و عضو رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران اقلیت بود، او در حین انجام یک وظیفه سازمانی در منطقه آمل با پاسداران مرتجع جمهوری اسلامی درگیر شده و پس از چند ساعت نبرد قهرمانانه، در سن ۲۶ سالگی جاودانه شد.

یاد داشتی در رابطه با گروه چریکی لرستان (اعظمی - خرم آبادی)

حماد شبانی

هر چند باتوجه به آشنایی شخصی میان رفقا محمود خرم آبادی و دکتر هوشنگ اعظمی، تردیدی نیست که این دو به طور کلی در جریان نقطه نظرات سیاسی یکدیگر قرار داشته اند اما تا آنجا که به موضوع حرکت در کوه بر می گردد گروه با محفلی که محمود خرم آبادی رابط اصلی و سازمانده آن بود، تا پیش از اسفند ماه ۵۲ یعنی لو رفتن گروه و حمله رژیم به خانه خیابان گرگان که به شهادت رفیق مجتبی خرم آبادی و مخفی شدن برخی از رفقا از جمله محمود خرم آبادی منجر شد، برنامه و ایده ی معینی برای حرکت در کوه وجود نداشت. برعکس، برنامه های آموزشی علاوه بر مسائل سیاسی - تئوریک حول الزامات زندگی مخفی و مبارزه چریکی در شهر متمرکز بود و بویژه تحت تاثیر جمع بندی از نتایج حرکت سیاهکل و تجربه ی گروه آرمان خلق، گروه به گسترش ارتباطات روشنفکری و کارگری در شهر و مراکز کار و تجمع زحمتکشان شهری تمایل داشت. در این مقطع ارتباطات جدی گروه فوق العاده محدود و تا حدی عملاً منحصر به دایره آشنایی های فامیلی و دوستی های سنتی بود. در عین حال هر چند عناصر اصلی تشکیل دهنده ی این محفل به دلیل سوابق فعالیت های صنفی سیاسی در جریان تجارب محافل و گروه های مشابه خود قرار داشت، اما بدلیل خصلت محفلی خود فاقد حفاظ های امنیتی یک گروه جدی مبارزاتی بود. بهمین دلیل پیش از دست زدن به هر گونه اقدام معینی در همان وضعیت جنینی خود و با نخستین یورش رژیم در روز ۱۲ اسفند ۵۲ شبکه ی وسیعی از روابط محفلی زیر ضرب قرار گرفت و عملاً گروه از هم پاشیده شد. رفیق محمود خرم آبادی بعنوان رابط و مسئول اصلی سازماندهی گروه با صراحت تمام از نیروهایی که ظرفیت و یا توان تحمل شرایط مخفی شدن بدون ارتباط سازمانی و در انتظار شرایط مساعد ماندن برای وصل شدن به جریان یا گروهی که به روشنی از آن نام برده نمی شد اما در مجموع حدس زده می شد که یک گروه پیشاهنگ مسلح با آرمان های کمونیستی است، را نداشتند، خواست که با توجه به شرایط پیش آمده و امکان انتقال ضربات به کسانی که دقیقاً نمی دانیم در چه موقعیتی از ارتباط با تشکیلات چریکی هستند لازم است که فقط یکی دو ماه خود را از چشم پلیس سیاسی مخفی نمایند. بعد از این مرحله اگر کسی دستگیر می شد مسئولیت خطیر در قبال اطلاعات خود از محفل ندارد. در واقع مرکز فعالیت این محفل یک محمل علنی بود که با لو رفتن محمود خرم آبادی اساساً از هم پاشیده می شد. محمود فارغ التحصیل مدرسه عالی جنگلداری و کارشناس مرتع بود. در همین رابطه مسئولیت یکی از بزرگترین طرح های بازسازی مراتع در منطقه دشت قزوین را بعهده داشت و کارگاه کشت گیاهان کویری در شاهدشت را تاسیس و سرپرستی می نمود. این کارگاه علاوه بر کارآموزی مهندس کشاورزی بطور متناوب از بیست تا دویست نفر کارگر کشاورزی، مکانیک و راننده تراکتور و لوادر و کارگر ساده نیاز داشت. بنابراین در کنار تعداد معینی از کارگران محلی یعنی روستائیان دشت قزوین و جنوب کرج همیشه این امکان که تعدادی از روشنفکران و جوانان آشنا را موقتاً استخدام کرده و بعبارتی، در عین حال، زمینه تقویت روابط محفل سیاسی خود جوش آن دوره ی ما را فراهم آورد، وجود داشت. در این میان و از کانال رفیق توکل اسدیان نو جوان صمیمی و پرشوری چون سیامک که دبیرستان را رها کرده بود به کارگاه آمد و ماندگار شد بعدها یعنی بعد از ضربه ی ۱۲ اسفند بدلیل آنکه نامش در لیست کارگران این کارگاه بود مخفی شد و در تابستان ۵۳ همراه رفقا هوشنگ اعظمی و محمود خرم آبادی به کوه رفت.

بهر حال از روز ۱۲ اسفند یعنی دو ساعت بعد از ضربه ی خانه خیابان گرگان که محمود خرم آبادی مستقیماً مرا در جریان این ضربه قرار داد و تصمیم گرفته شد که من مخفی شوم و با امید اجرای یک قرار اصلی و یک قرار احتیاطی از محمود جدا شدم نمی دانم مسیر رفیق محمود به چه شکلی با رفیق هوشنگ اعظمی گره خورد. ما ظهر همان روز آخرین قرار خود را اجرا کردیم و از یکدیگر جدا شدیم. شب همان روز من با قطار از قم به طرف اهواز می رفتم. بین راه وقتی از درود گذشتیم من در حال رفتن از این سر به آن سر قطار و گردش در واگن ها برای آخرین بار محمود را در حالی که کمی تغییر قیافه داده بود در یکی از واگن های درجه یک دیدم. او با اشاره از من خواست که آشنایی ندهم. در واقع هر دو ما فهمیده بودیم که مسیر واحدی را انتخاب کرده ایم. من به واگن برگشتم و فکر می کردم اگر او لازم بداند می تواند مرا پیدا کند. هر چه نشستم از او خبری نشد. از اندیمشک که

گذشتیم ، طاقت نیاوردم و می خواستم هر طور شده او را متوجه کنم که می خواهم با او صحبت کنم . اما متوجه شدم که او در یکی از ایستگاه های بین راه قطار را ترک کرده است .

بعدها خبر دار شدم که او خود را به خرم آباد رسانده و همراه هوشنگ به کوه رفته اند و نیز این خبر در سازمان پخش شد که رفقا محمود خرم آبادی و هوشنگ اعظمی وقتی می توانند با اتکا به رابطه ای که از طریق رفقا تورج اشتری و حسن سعادت و تحت نظارت رفیق جعفری ، با سازمان برقرار می کنند از محاصره ی قطعی رژیم نجات یافته به یکی از پایگاه های سازمان منتقل می شوند .

گفته می شد که میان دو رفیق بر سر درستی یا نادرستی ادامه حرکت در کوه اختلاف نظر جدی از همان آغاز وجود داشته است . رفیق محمود معتقد بود که تجربه ی عدم موفقیت حرکت و ناممکن بودن بقای گروه از همان مرحله اول نشانه ی عدم وجود زمینه لازم برای جذب پشتیبانی مردم از حرکت است ، در حالی که رفیق اعظمی برعکس معتقد بوده است که گروه از طریق اعلام موجودیت خود زمینه های امید بخشی را در مردم بوجود آورده که علی رغم تنگناهای نابود کننده و حتی شکست اولیه ، باید به تدارک جدید حضور در منطقه دست زد . در این مباحثات رهبری سازمان نیز نظرات رفیق محمود را تایید می کند . رفیق هوشنگ بر مواضع خود تا آنجا مصمم بود که بالاخره بعد از چند ماه تصمیم می گیرد به تنهایی از سازمان جدا شده و ایده های خویش را دنبال کند . تاکید می شد که او حتی در هیچ یک از قرارهای احتیاطی که در صورت تغییر نظر و یا مواجه شدن با نیازی می توانست دوباره به سازمان وصل شود ، حاضر نشده است . از این به بعد هیچکس از هوشنگ خبری ندارد . شایع شده بود که به عراق و از آنجا به فلسطین رفته است . بهمین دلیل از رفقای خارج خواسته شده بود تا دنبال این مساله را بگیرند . با توجه به روابط سازمان مجاهدین با فلسطینی ها و عراق ، تقریبا هر ایرانی که گذرش به اردوگاه ها و پایگاه های فلسطینی می افتاد ، قابل ردیابی بود . عراقی ها نیز در پاسخ به در خواست ما برای تحقیق پیرامون اینکه آیا کسی با مشخصات دکتر اعظمی از مرز گذشته است یا نه ، قطعاً جواب منفی داده و در این زمینه ، گزارشات حوادث مرزی پراکنده را مورد بررسی قرار داده بودند و از جمله عکس و مشخصات یک جسد را که با هویت نامعلوم دفن شده بود در اختیار ما قرار دادند که مطلقاً با اطلاعات ما در باره دکتر اعظمی خوانایی نداشت . معمای بزرگ سرنوشت دکتر همچنان برای من باقی بود . چند مورد دیگر از جمله بی خبری از سرنوشت رفقا محمود خرم آبادی ، حسن سعادت و تورج اشتری مرا آزار می داد .

در مورد محمود رفیق رضا غرابی که مسئولیت بازسازی ارتباطات خارج و داخل سازمان بعد از ضربات ۵۵ را داشت در نخستین دیداری که با من داشت ، ضمن رساندن پیام هایی از رفیق قاسم سیادتی ، از کشته شدن رفیق محمود در جریان لو رفتن پایگاه آمل و در جریان انفجار صندوق صفر (صندوق اسناد درجه بندی شده ی موجود در پایگاه) خبر داد . سازمان ما خبر را منتشر نکرده بود . عکس حسن سعادت نیز در حالی که با دست شکسته بر روی صندلی های دسته دار معروف کمیته مشترک در حال بازجویی شدن بود بعد از قیام بدست آمد و شکی نیست که زیر شکنجه کشته شده است .

در اسفند سال ۵۷ وقتی فهمیدم که جلالی یکی از بازجویان ساواک که از مسئولان پرونده های رفقای سازمان بود در بازداشت ستاد سازمان قرار دارد نزد او رفتم و بدون آنکه خودم را معرفی کنم از او در باره چهار نفر تورج اشتری ، محمود خرم آبادی ، هوشنگ اعظمی و خودم سوال کردم . پاسخ وی چنین بود .

تا جایی که من اطلاع دارم سراغ هوشنگ اعظمی و محمود اخوان را از فلسطینی ها بگیرید . تورج اشتری و محمود خرم آبادی را از سازمان !

لازم به تذکر است که در صحبت هایی که با رفیق اسکندر (سیامک اسدیان) بعد از قیام پیرامون سرنوشت رفقا داشتیم ، موضوعات فوق را تایید کرد و از جمله موضوع اختلاف نظر بین رفقا هوشنگ و محمود را که از اولین بررسی حرکت گروه و در کوه بروز کرده بود ، مورد تاکید قرار داد . رفیق اسکندر در اکثر این مباحثات هم نظر رفیق محمود بود .